

آنچه در زیر می‌خوانید در پاسخ به مقاله‌ی آقای علی‌اصغر سیدآبادی در شماره‌های ۴ و ۵ دی ۱۳۸۴ روزنامه‌ی شرق نوشته شده است. عنوان مقاله "دعوت به درک مدرنیت یک پدیده؛ گزارشی از مقاله تازه محمد رضا نیکفر و تأملی در آن" است. بخش اصلی مقاله در سایت نیلگون (nilgoon.org) در دسترس است. مقاله‌ای که آقای سیدآبادی بدان پرداخته‌اند "ایمان و تکنیک" است، که به آن نیز می‌توانید در سایت نیلگون دست یابید.

م. ر. نیکفر

برای زدودن برخی ابهامها در "دعوت به درک مدرنیت یک پدیده"

آقای سیدآبادی عزیز،

از توجه شما به مقاله "ایمان و تکنیک" و انتقادهای پرسشهایی که در مورد برخی نکته‌های آن طرح کرده‌اید، سپاسگزارم. مقاله‌ی شما متأسفانه با غلطهای چاپی فراوان و برخی پرسشهایی که شاید ناشی از "برش" بودند، همراه بود. امیدوارم خوانندگانی که اصل مقاله را می‌شناسند، خود برخی اشکالها را به‌عنوان "اشکالات مطبعی" تعبیر کرده باشند. من به آنها نمی‌پردازم. در زیر تلاش مختصری می‌کنم برای زدودن برخی ابهامهای مضمونی و نمایاندن جهت پاسخ به پرسشهای عمده.

از الهیات سیاسی می‌آغازیم. این مفهوم جانشین مفهوم سنت نیست. الهیات سیاسی، از جمله در شکلی که ایدون به نمایش درآمده است، ریشه در سنت دارد و من برای این که این موضوع را نشان دهم عمداً از بحث فارابی آغاز کرده‌ام. مفهوم سنت مفهومی است پر دامنه و هم‌هنگام مبهم، که کاربرد آن ای بسا موضوعی را روشن نمی‌کند و بیشتر فقدان اطلاع و دقت ما را نشان می‌دهد تا آگاهی ما را. باید آن را خرد کنیم و در هر مورد دریابیم که با چه سروکار داریم. سروکار ما با یک الهیات سیاسی است که ریشه دارد در یک حوزه‌ی سنتی اجتماعی، در یک سنت فکری تاریخی، در یک کارکرد تاریخی و با الگوهای رفتاری حاضر و آماده‌ای به میدان آمده است. به خاطر این حضور پیشاپیش است که آن را سنتی می‌نامیم، بی‌آنکه این توصیف منافاتی با مدرن دانستن پدیداری امروزین آن داشته باشد. تاریخ الهیات سیاسی تاریخ دور و درازی است. یان آسمن، مصرشناس و فرهنگ‌پژوه آلمانی، آن را به تفکیک موسایی، فرق گذاشتن میان قوم خود و دیگر اقوام و یهوه به‌عنوان خدای راستین و خداهای دروغین دیگر، برمی‌گرداند و خاستگاهش را در مصر باستان می‌جوید. شاید مخترع آن اخن‌آتون باشد، فرعون‌ی از سلسله سیزدهم (قرن ۱۴ پیش از میلاد)، که مخترع مونوتیسم است، یعنی اولین کسی است که تاریخ وی را ثبت کرده است به‌عنوان کسی که به یک خدای یگانه (در این مورد رع، که مظهر آن خورشید است) باور داشت و خود را منتقل کننده‌ی پیام نورانی آن خدا از بالا به پایین دانست (این داستان بر سنگ نقش شده و به یادگار مانده

است. اثری تماشایی است و پرمعنا و اندیشده‌برانگیز. من به این موضوع که الهیات سیاسی چیست و بحث بر سر آن چه پیشینه و زمینه و حریفانی دارد، در مقاله‌ای که چند سال پیش زیر عنوان "الهیات سیاسی" نوشته‌ام (چاپ شده در نگاه نو)، با تفصیلی بیشتر از نوشته‌ی اخیر پرداخته‌ام.

در عرصه‌ی اقتدار حکومتی‌ای که با الهیات سیاسی مشخص می‌شود، دو میدان (field)، اصطلاح پیر بردیو) به هم برمی‌خورند: میدان دینی و میدان سیاسی. هر یک از این میدانها، خطوط میدانی، الگوهای رفتاری و "سرمایه"های نمادین خاص خود را دارند، میل ترکیبی میان آنها شدید است و ترکیب آنهاست که دوره‌ی پیش از روشنگری تاریخ انسانی را رقم می‌زند. آزادی‌خواهی عصر جدید در درجه‌ی اول ایجاد نظامی است برای جلوگیری از این ترکیب فاجعه‌آور. اما در این عصر نیز الهیات سیاسی امکان بروز دارد و همچنین امکان دستیابی به قدرت. فاشیسم خود به‌عنوان نوعی الهیات سیاسی تفسیر شدنی است (برای این کار باید با کارل اشمیت درگیر شد). در میان ما الهیات سیاسی پیشینه‌ای کهن دارد، نوع مدرن آن ترکیب اسلام‌خواهی با ناسیونالیسم است که باید به آن به‌عنوان پدیده‌ای مدرن بنگریم. گفتمانی که بستر ترکیب مدرن را ایجاد می‌کند، گفتمان قدرت است، در ایران گفتمان عباس میرزایی "باید قوی شویم".

میدان دینی و میدان حکومتی هر یک اقتصاد خود را دارند. اقتصاد هر یک با گردش سرمایه‌ی نمادین مختص آن میدان مشخص می‌شود. سرمایه‌ی میدان حکومتی حکومت-داری است و سرمایه‌ی میدان دینی دین-داری. در حکومت دینی این دو اقتصاد با هم ترکیب می‌شوند، یک کار عمده‌ی حکومت می‌شود تقویت دین و یک کار عمده‌ی حوزه‌ی دینی می‌شود تقویت نظام. ترکیب این دو اقتصاد، میدان برشناخته به نام اقتصاد را که در نهایت با پول-داری مشخص می‌شود، زیر تأثیر خود قرار می‌دهد. میدان مختلط دین و حکومت و این میدان اخص اقتصادی، به دلیل گرایش هر دو به سود بیشینه، به اختلاط می‌گروند. مجموع روند زیر سایه و تضمین نیروی قهر پیش می‌رود. رژیم عبارت است از آن گونه سیاست‌ورزی و نهادسازی که گردش متوازن سرمایه در اقتصاد مختلط دینی-حکومتی-پولی را با هدف حفظ این اختلاط تضمین کند. موضوع مقاله من تحلیل این رژیم است. با نظر به رژیم، یعنی آن چه در عمق عمل می‌کند، تفاوت احمدی‌نژاد و خاتمی عارضی است. امیدوارم با این توضیح نیت مقاله، آن جایی که وضعیت ایران را تحلیل می‌کند، مشخص شده باشد. بحث بر سر رژیم است، نه افراد، نه رؤسای جمهور. گفته‌اید که من به تحول و تطور در حکومت توجه نداشته‌ام و به این دلیل "تاریخیت" در مقاله من غایب است. پاسخ من عطف توجه به "رژیم" است، و این که آنچه در این سالها با وجود همه تغییرها ثابت مانده است آنی است که با مفهوم رژیم بیان می‌شود. رژیم تغییر نکرده است، به این دلیل ساده که دو کلید در همانجایی که از

آغاز محفوظ بوده‌اند، محفوظ مانده‌اند: کلید زندانها و کلید اصلی خزانة. کانون قدرت نقطه‌ی دسترسی به این دو کلید است. قدرت اصلی در زندانبانی است.

در قسمت اول مقاله شما، که فشرده‌ای از "ایمان و تکنیک" را به دست می‌دهد، عقلانیت ابزاری که راهگشای اراده به تکنیک و اراده به "پیشرفت" اقتدارآور است، آن نقش محوری ای را ندارد که در اصل مقاله ایفا می‌کند. در "ایمان و تکنیک" مفهوم عقل به‌عنوان جوهر کنار گذاشته شده و با مفهوم عقلانیت کار می‌شود که جمع‌بست مفهومی کاربردهای مختلف صفت عقلانی است. عقلانی گاه صفت نظر دانشورانه است، گاه صفتی است برای جستن و ایجاد تفاهم و گاه به معنای حسابگری و همسنجی راه و هدف است. در مدرنیت این هر سه نوع عقلانیت را می‌بینیم. بینش دینی اسلامی پذیرنده عقلانیت ابزاری است، زیرا از آغاز تا کنون با اراده به قدرت عجین بوده است. این اراده هم در آموزه‌های دینی و هم پراتیک دینی نقش بارزی دارد. قدرت، فعلیت الهی است. شرط جاری کردن اراده الهی استطاعت بندگان است که قوی شدن است. با نظر به نقش بنیادی مقوله قدرت در جهان‌بینی اسلامی من آگاهانه عنوان مقاله را "ایمان و تکنیک" برگزیدم، نه "الهیات سیاسی و تکنیک". الهیات سیاسی برای اسلام یک عارضه نیست، و کلا تاریخی که پشت سر داریم و آنچه هم اکنون روبروی ما جاری است، عارضه‌های نیستند که ربطی به ذات نداشته باشند. من این نکته را در مقاله‌ای در نقد سروش تا حدی باز کرده‌ام. با وجود این اعتقاد است که من، هم چنان که شما نقل کرده‌اید، نوشته‌ام که "تاریخ باز است و دینداران نیز می‌توانند فصل دیگری از تاریخ دین خود را بنویسند. این امکان دست کم به‌عنوان یک امکان مطلق برقرار است." بحث قدرت اما نه صرفاً به خاطر نقد بینش دینی اقتدارجو، بلکه در اصل در رویارویی با دیدگاههای ماکس وبری مطرح شده است، دیدگاههایی که بحث بر سر مدرنیت و نیز داوری درباره اسلام سخت متأثر از آنهاست. هدف تذکر این نکته بوده است که بایستی به وجه اقتدارجو و قابلیت ترکیب با تکنیک به وساطت عقلانیت ابزاری توجه کرد و این را عاملی دانست ممکن‌ساز نوعی مدرنیزاسیون که با صفت اسلامی مشخصش توان کرد. در این ترکیب اما فقط دین کارساز نیست. ناسیونالیسم و اقتدارجویی ملی نیز عمل می‌کند که در دین پوششی ایدئولوژیک می‌یابد و به سهم خود به دین این امکان را می‌دهد که به صورت یک ایدئولوژی مدرن درآید. این فراگشت ممکن است، آن هم به دلیل استعدادی که دین دارد برای بروز دادن کارمایه‌ی انجامگرش در قالب الهیات سیاسی.

من، بر خلاف اشاره‌ای که کرده‌اید، در مقاله درمورد کلیت روحانیت نظری نداده‌ام، فقط این را گفته‌ام که انقلاب اسلامی و پیامدهای آن را نمی‌توان با سنت‌گرایی توضیح داد. در مورد روحانیت باید در جایی دیگر به تفصیل بحث کنیم، از مقاله اما شاید برآید که من این نیرو را نشسته بر متن فرماسیون

مالداری اسلامی بررسی می‌کنم. روحانیت این امتیاز را دارد که رکن رژیم است و بیان‌کننده و تفسیرکننده‌ی الهیات سیاسی. گردش سکه‌ی دین در اقتصاد متأثر از دین‌داری در درجه‌ی نخست در درون دستگاه روحانیت صورت می‌گیرد. بنابر این من مراکزى مثل قم را به مثابه یک بازار بررسی می‌کنم. این یک نظریه‌پردازی است که بسیار نزدیک به تجربه‌ی روزمره‌ی مردم است. به سادگی می‌توان نشان داد که علقه‌ی دینی در صورت‌بندی مالداری اسلامی این امکان مهیا را دارد که به صورت علاقه‌ای درآید تبدیل‌پذیر به علقه‌ی مقام و علقه‌ی مال. چون حوزه‌ی دینی یک بازار است و این بازار، بازار مرکزی سرمایه‌ی نمادین تبدیل‌پذیر به جاه و مال است، سرنوشتش در بورس قدرت رقم می‌خورد. این حوزه پیش از رسیدن به قدرت نیز خصلت بازاری داشته، زیرا کارش تولید و صدور خیرات دینی بوده است که در مجموع خود به مثابه کالا بررسی شدنی است. قانون اصلی حیات مدرن آن تابعیت نرخش از تقاضاست و نیز چگونگی عرضه‌اش که پویشی دارد با وجود جزمیت دینی نه چندان سرپیچان از قاعده‌ی نان خوردن به نرخ روز. در کاوش این اقتصاد من به آن چیزی که در جامعه‌شناسی دین به نام "دین پنهان" شهرت یافته که دیانت فردی و قلبی است، کاری ندارم و صرفاً به آنچه که مظهر شریعت است (یعنی شکل و جای تظاهر آن است)، می‌پردازم.

با نیت نقل مضمون نوشته‌اید که مقاله "صورت‌بندی مالداری مدرن اسلامی در ایران را به‌عنوان گفتگمانی بدیل مطرح می‌کند که در آن هم می‌توان به عدالت جایگاهی شایسته داد، هم به مقوله‌هایی نظیر سکولاریزاسیون، حقوق بشر، آزادی و مدرنیت". این سخن دقیق نیست، چون منظور من از "صورت‌بندی" نه یک گفتگمان، یعنی منطقی و نحوه‌ی پیوست و گسست مفهوماً و گزاره‌ها در مورد یک موضوع، بلکه دقیقاً آن جامعیت و تمامیتی است که ماتریالیسم تاریخی قصد می‌کند در این معنا بگنجاند، بدانسان که هم اقتصاد و هم فرهنگ را دربرگیرد و کلیت یک مرحله‌ی تاریخی را در خود منعکس کند. آنچه در ادامه این موضوع نوشته‌اید درست است. منظور من از سکولاریزاسون هیچ چیز عجیب و غریبی نیست. هر آدم منصفی در ایران امروز می‌فهمد که عدالت و آزادی در معنایی درهم‌تنیده با هم یعنی گرفتن امتیازی که به دین و دین‌پیشگان داده شده است. این معنای آشکار و مقدم سکولاریزاسیون است. این معنا اولین چیزی است که در نقد بدیل جوی صورت‌بندی مالداری اسلامی به ذهن می‌رسد.

اما این صورت‌بندی چیست؟ در مقاله دو حالت به‌عنوان آخر خط در نظر گرفته شده‌اند، یک شق افراطی نیهلیسم است، که ناسازگاری کامل با جهان است، و شق دیگر حالت سازگاری کامل با جهان کالایی که من بر آن، آمیخته با ریشخند، مدرنیزاسیون کویتی نام نهاده‌ام. اسلام‌پناهان ایرانی به شق اول نمی‌گروند. شق دوم نیز محتمل نیست، اما ما بدان به‌عنوان یک صورت‌واره‌ی نظری نیاز داریم تا ۱-

امکانی را و ۲- نهایی را نشان دهیم. مقاله تصور ایران به مثابه ژاپن اسلامی را کنار می‌افکند و با اشاراتی چند برمی‌نماید که از پندارها و رفتارهایی که از آقایان در طول تاریخ یاد گرفته‌ایم، فقط آناشری و فساد و خودخواهی برمی‌آید، نه ابتکار و انضباط و سخت‌کوشی و شرافت کاری. منظور من از صورت‌بندی مالداري مدرن اسلامی چیزی است که در صورتی که تکمیل شود و به اوج رشد و کمال خود در عمران (اصطلاح ابن‌خلدون، با تأکیدی که بر تحلیل "مقدمه" و نقش مرجعیت آن دارم) با اقتصاد خاصی و فرهنگ خاصی و نظام سیاسی خاصی همراه است. اقتصاد آن، سرمایه‌داری‌ای نیست که ارزش‌زایی در آن با نیروی "کار"، "مدیریت" یا "علم" صورت گیرد. ارزش اصلی در اینجا از قِبل رابطه با قدرت به دست می‌آید. زیرسایه قدرت بازاری ایجاد می‌شود که در آن چیزی به کف می‌آید و آن چیزی که به کف می‌آید هیچ رابطه‌ای با تلاش و دانش شما ندارد. این بازار با فرهنگ و روحیاتی خاص همراه است. جمع آن قدرت "ارزش‌زا"، آن بازار و آن فرهنگ را صورت‌بندی می‌نامیم. این صورت‌بندی مدرن است چون بر مدار کالا می‌چرخد و اسلامی است چون قدرت ارزش‌زا در آن، سرمایه‌ی نمادین تبدیل‌پذیر به مال در آن و ظاهر رتق و فتق امور در آن اسلامی است. مالداري مدرن اسلامی در اوج کمال خود اسلام است بعلاوه فیتیشسم کالا. کمال آن در جایی است که هم آیین بتواند به منتهای سلطه‌ی خود برسد و هم کیش کالا به اوج برسد. برای این منظور شریعت باید با نفت ترکیب شود. ترکیب با فساد و آناشری همراه است. با هیچ‌گونه مهندسی نمی‌توان ماشین نظام را دارای کارکردی بهینه کرد. همه چیز با رشوه می‌چرخد، از رابطه‌ی مهندسان نظام با فقیهان نظام گرفته تا رابطه‌ی بالا و پایین و سطح‌های هم‌تراز. هر پدیده‌ای به‌عنوان رشوه تفسیرشدنی است. حرف راست، در یک متن دروغ، دروغی بیش نیست.

اما در مورد نقش مهندسان در این سیستم که هم شما به آن پرداخته‌اید و هم نویسنده‌ی وبلاگ "بازتعریف" (www.az.blogfa.com). مسئله لایه‌های مختلفی دارد. آن چه در زیر عمل می‌کند خواستی است برای حفظ و عرضه‌ی وجود گروهی‌ای که قدرت خود در گرو قدرت آن پنداشته می‌شود. در عصر تشکیل ملتها و رواج کیش ملت‌باوری که ایدئولوژی‌های دیگر از جمله دین را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد و در ایدئولوژی دینی فراگشته‌های بنیادی‌ای را برمی‌انگیزاند، اراده‌ی ملی‌ای بسا به صورت اراده به تکنیک درمی‌آید. آنگاه که لنین سوسیالیسم را الکتریفیکاسیون بعلاوه شوراها تعریف کرد، استالینسم دیگر امری مقدر بود. از طریق نقد ایدئولوژی می‌توان نشان داد که در کشورهای نظیر ایران نیز اراده به الکتریفیکاسیون در سطح به صورت اراده به سوسیالیسم و اراده به اسلام انقلابی جلوه می‌کرد. نشان دادن این کار یک پروژه‌ی تحقیقی مفصل است. من خود در ایران در یک دانشکده‌ی مهندسی (پلی تکنیک) تحصیل کرده‌ام. مدت‌ها از خود می‌پرسیدم چرا مرکزهای آموزش مهندسی در جنبش دانشجویی و برزمینه‌ی آن چپ غیر دینی و اسلام‌خواهی سیاسی پیش‌تاز بودند. این پاسخ که فنی‌ها

درسخوان و تیزهوش اند و اشکالهای سیستم را درمی یابند مرا قانع نکرده است. مشکل است به یک تئوری جامع در این باب رسیدن که آنچه در تکنیک کار گزار است اراده به قدرت است که اراده ملی که ماهیت آن سرمایه دارانه است، نیز شکلی از آن است. مواد چنین تئوری ای فراهم است، اما کلیت آن بعید است که بتواند از یک حد فرضیه و حدس فراتر رود، چون سازه های آن موضوع هایی اند تفسیر پذیر. کاری که از نظر پردازی برمی آید عطف توجه است و دادن تذکر. من نیز با نگاه به پدیده ی مهندسان، چه از نوع چپ و چریکش، چه از نوع حجاریان و عبدی و احمدی نژادش ادعایی بیشتر ندارم. اما جایی هست که می شود داده ها را ثبت کرد و آمار گرفت و تاریخ مستند نوشت. به نظرم می شود در جامعه شناسی سیاسی انقلاب اسلامی فصل ویژه ای را به مهندسان مسلمان اختصاص داد و به صورتی کاملاً مستند نقش کارکرد و جهان بینی ویژه ی آنها را باز نمود، از بنا نمودن دستگاه سرکوب تا "سازندگی" را. من در سطحی عمیق تر از سطح حوادث سیاسی، اختلاف دسته های مختلف مهندسان را جدی نمی گیریم. داستان مهندسان مسلمان را اگر بخواهیم بنویسیم، شروعی خوب مهندس بازرگان می شود که می خواست قرآن و ترمودینامیک را با هم آشتی دهد. موضوع به لحاظ دانشی جالب نیست، اما به لحاظ اراده ی دینی ای که اکنون تبیینی مهندسانه می یابد، توجه برانگیز است. من از راه نقد ایدئولوژی ماجرا را برعکس می بینیم: در این جا مهندسی دارد موتور دیگری را به ماشینش وصل می کند. موتور دین قدرت خود را در انقلاب اسلامی نشان داد. نسل دیگری از مهندسان مسلمان پا به میدان نهادند که رابطه ی دیگری با موتور مقدس برقرار کردند. آنها به فرقه های مختلفی تعلق داشتند و سرنوشت های مختلفی یافتند. با وجود این به نامشان ثبت می شود: تأسیس دستگاه اصلی حکومتی و برقراری پیوند میان نفت و شریعت گرد محور اقتدارجویی در پروژه های مختلف "سازندگی".

به نکته های دیگری نیز پرداخته اید از جمله به موضوع فقه و رابطه ی آن با سیاست. من وارد این موضوع نمی شوم و در این باب و موردهای مشابه آن فقط تذکری روش شناسانه دارم: ما نیاز به زمینه و سطحی برای بررسی داریم. بحث فقه و سیاست وقتی مشخص است که در چارچوب بررسی چیزی صورت گیرد که من بر آن در بالا "رژیم" نام نهادم و این "رژیم" خود در صورتی مفهومی انضمامی است که در مُنصَم بودنش به صورت بندی برقرار شده بررسی شود. نکته ی اصلی در مقاله من نه بحث مهندسان مسلمان و چیزهایی از این دست، بلکه این تذکر روش شناسانه است.

با درود

م. ر. نیکفر